

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ

در قسمت قبل در بیان ادله‌ای بودیم که حضرت امام خمینی رحمه الله علیه استناد به آن ادله برای اثبات ولایت فقیه داشتند. دلیل اول و دوم از ادله عقلیه را بیان کرده و به ادله شرعیه رسیدیم، در ادله شرعی هم دلیل اول و دوم را بحث کردیم.

دلیل سوم روایت علی بن ابی حمزه است؛ «فَحَمَدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ بِقَاعُ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يُصْعَدُ فِيهَا بِأَعْمَالِهِ وَ ثُلِمَ فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا.» امام خمینی رحمه الله علیه در مورد این روایت دو بحث دارد؛ یکی بحث سندی و یکی هم بحث دلالتی. در بحث سندی می‌فرمایند که این روایت از لحاظ سند روایت صحیحی است هرچند علی بن ابی حمزه در سند است زیرا تضعیف علی بن ابی حمزه مؤثر در سند نیست، هم به دلیل اینکه به نظر خود امام خود علی بن ابی حمزه ثقه است زیرا شیخ درباره او فرموده است: «عملت طائفة بالخبره» و هم افزون بر آن اصحاب به روایات او عمل کرده‌اند و عمل اصحاب به روایات او بر اعتماد بر وی کفایت می‌کند. اما دلالت روایت؛ امام می‌فرمایند: اولاً اسلام که به معنای یک مجموعه خاص از احکام فقهی مربوط به عبادات که به تنهایی نیست، بلکه اسلام یعنی همه احکام اسلامی که اکثر این احکام مربوط به اجتماعیات و سیاسات و اقتصادیات و جزائیات و افعال این موارد است، معنی اسلام این است. حصن اسلام بودن هم به این معنا است که این اسلام را حفظ کنند، حفظ اسلام هم به این است که اسلام عمل، اجرا و پیاده شود. اگر بنا شد فقها حصن اسلام باشند پس یعنی حافظان اسلام هستند، حافظان اسلام هم یعنی حافظان اسلام در جافعه و در عمل و این به این معناست که آنها مسئول اجرا و پیاده کردن اسلام با همه احکامش در جافعه هستند و ما از ولایت غیر از این چیزی را اراده نمی‌کنیم؛ منظور ما از ولایت این است که آنها مسئول اجرای احکام اسلام در جافعه هستند. عبارت ایشان چنین است: «و قیام الاسلام هو إجراء جميع

أحكامه و لا يمكن إلا بالوالى الذى هو حصن.» قيام اسلام به اجرای جميع احكام اسلام است، اين اجرا بدون والى ممکن نيست و اين والى است که حصن اسلام مى‌شود. در هر قانون و هر نظام که در هر کجا وجود داشته باشند، حصن آن جافعه حاکمانى هستند که مسئول اجرای آن قانون مى‌شوند. حال اگر حصن نظام اسلام فقيه است پس پياده شدن احكام در اين جافعه را او بر عهده مى‌گيرد. اين مطلب در کتاب البيع صقحه 673 آمده است.

دليل چهارم از ادله نقليه‌اي که امام به آن استناد مى‌جویند موثقه سکونی است؛ «عَلَى عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْفُقَهَاءُ أَفْنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا قَالَ أَتْبَاعُ السُّلْطَانِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ.» اولاً موثقه است و لذا از لحاظ سند بحثى ندارد؛ سند روايت به جهت سکونی يا نوفلى موثقه است. ما در فصل خود بحث کردیم که دليلی بر غير امامی بودن سکونی و نوفلى وجود دارد زیرا همه ادله دلالت بر امامی بودن آنها دارد. رواياتی که نقل کرده‌اند هم رواياتی است که جزء با عقیده امامیه سازگار نيست. اينکه سکونی هرگاه يا در اکثر موارد که روايت مى‌کند سند را به امام صادق عليه السلام منتهی نمی‌کند و از ایشان ادامه مى‌دهد تا به رسول‌الله صلى الله عليه و آله و سلم مى‌رسد، به دليل بوده است که مى‌خواسته است اين حديث در بين عامه جوامع اسلامى رواج پیدا کند. کار درستی هم بوده است و اگر بقیه هم اين کار را انجام مى‌دادند بهتر بود که حديث امام صادق عليه السلام را به رسول اکرم صلى الله عليه و آله و سلم مسند مى‌کردند تا اين روايت مهجور نباشد، اين نکته را که او داشته است نکته‌ای بسيار به جا هم بوده است. در حال حاضر هم اگر در بعضی از جوامع عمومى روايتی از ائمه اطهار عليهم السلام نقل شود بهتر است اين حديث را به رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم مسند کنند. زیرا خود آنها فرمودند: «عَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ وَ غَيْرِهِ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ حَدِيثُ أَبِي وَ حَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي وَ حَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحُسَيْنِ وَ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ وَ حَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ أَفِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ حَدِيثُ أَفِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.» همه روايات معصومين حديث رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم است، در حقيقت روايات نبوى و

غیر نبوی نداریم و همه روایات ما نبوی هستند؛ هرچه حدیث از ائمه وجود دارد همه نبوی است، ائمه اطهار علیهم السلام چند بار فرموده‌اند ما هر چه بیان می‌کنیم یا از قرآن است و یا از سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

اما دلالت روایت؛ در مورد امانت رسل در گذشته بحث شد و بیان شد که واژه امان و امانت در قرآن کریم یا مخصوص مسئله حکومت است، یعنی قرآن کریم رهبری سیاسی را به عنوان امانت مطرح می‌کند: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» یا در آنجایی که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» یعنی این واو در «و تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ» حالیه است که تفسیر «لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ» است. یا در جایی دیگر می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا» یا در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا». پس در قرآن هر کجا لفظ امانت آمده است، امانت به معنای رهبری سیاسی است. حال بر فرض اینکه کسی این امانات را تعمیم دهد، رهبری سیاسی قدر متیقن این امانت است.

همچنین روایات زیادی از ائمه معصومین علیهم السلام و حتی از منابع اهل سنت در این باره نقل شد. برای مثال هم در صحیح بخاری و هم در صحیح مسلم این روایت از ابوهریره است آمده است: «مِنَ الْمُتَّفَقِ عَلَيْهِ مِنْ مُسْلِمٍ وَ الْبُخَارِيِّ فِي الْجُزْءِ الرَّابِعِ مِنْ صَحِيحِ مُسْلِمٍ فِي وَسْطِهِ وَ فِي الْجُزْءِ الْخَامِسِ مِنْ صَحِيحِ الْبُخَارِيِّ وَ بِالْإِسْنَادِ الْمُقَدَّمِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص يُحَدِّثُ إِذْ جَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ مَتَى السَّاعَةُ قَالَ إِذَا ضُبِّعَتِ الْأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ قَالَ كَيْفَ إِضَاعَتُهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِذَا أُسْنِدَ الْأَمْرُ إِلَىٰ غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ» کسی از حضرت سؤال کرد، زمان قیامت چه وقت است؟ حضرت پاسخ داد وقتی که امر که همان رهبری و امانت است را به جای اینکه به اهلش مسند کنند و به غیر اهلش بسپارند، این تضييع امانت است. پس امانت در منابع اهل سنت و هم در منابع

شیعه به معنای امانت است و حتی مرحوم کلینی رحمه الله علیه در کافی در این رابطه بابی را باز کرده است که امانت همان امانت است.

خداوند در قرآن کریم هم فرموده است: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا» که بیان شد این اطیعونی اشاره به فرمانروایی رُسل است. می‌فرمایند من را اطاعت کنید و حتی بیان نکرده است که خدا را اطاعت کنید که در این صورت نقش انبیا نقش نقل کننده و نقش پیام‌رسان امر خدا باشد، خیر نقش آنها فرمانروا و فرمانده است. خداوند این «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا» را بر «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» بودن مترتب می‌کند. کلمه رسول بر وجه حاکم، گنجینه وحی الهی و عالم بودن به نظام الهی اشاره دارد و کلمه امین هم که به معنای امانت‌دار بودن است یعنی هم در تبلیغ و ترویج این قانون عادل هستند و هم امانت‌دار در اجرای آن هستند. در آیه بعد می‌فرمایند که به دلیل اینکه ما رسول امین هستیم؛ «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا» ما را اطاعت کنید. این امانت به معنای امانت‌داری دین خدا است و امانت‌داری دین خدا هم در این است که هم خوب و درست بیان شود و هم در این است که آن را درست اجرا کنند. این معنای امانت است.

البته اگر دلیل ثبی بود در آن بیش از قدر متیقن نمی‌توان برداشت کرد اما اگر دلیل لفظی بود، آنگاه دو احتمال می‌توان داد؛ احتمال توسعه و احتمال تضییع که تضییق آن قدر متیقن است. لذا بیان کردیم که در امانت یا قدر متیقن امانت امانت است، -اما ما معتقد هستیم که امانت می‌تواند عام باشد، یعنی اگر عام باشد، قدر متیقن این است که بتواند رهبری کند- یا اینکه خصوص امانت و رهبری مراد است که منظور ما هم همین است. در کلمه امین هم یا مراد از امین خصوص در امانت و رهبری است و یا اگر امین در همه چیز امانت‌دار است، آن وقت قدر متیقن آن در رهبری است.

مأموریت رسل اقامه حکومت عدل در جامعه بشر بوده است؛ «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» یا در همین آیات «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا» یا این آیه که خداوند به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستور دادند که خود را چنین معرفی کن: «وَأَمِرتُ لَأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ» مأموریت ما این است که بین شما اقامه عدل کنیم، حکومت اسلامی و عدل برقرار کنیم.

بنابر این وقتی دانستیم که کار رسل این است حال که روایت می‌فرماید: فقها امانت‌دار ما هستند، یعنی فقها امانت‌داران چنین رسلی هستند.

امام رحمه الله به شکل دیگری استدلال می‌کند، ایشان می‌فرمایند: کار اصلی رسل رهبری سیاسی است، رهبری برای اقامه عدل در جامعه بشر است. حال که روایت می‌فرماید: فقها افنای بشر هستند یعنی امین ما در همین مسئولیتی هستند که رسولان دارند. وقتی افنا به رسل اضافه می‌شود، یعنی امین رسول من حیث رسول، فقیه است. حیثیت رسول بودن حیثیت اطیعون است؛ «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُون». حال این رسولی که می‌فرماید: اطیعونی، در جای دیگر می‌فرماید امین من فقیها هستند. به این معنا که همان اطیعونی که برای من ثابت است را من به فقیه موکول می‌کنم و او در انجام این رسالتی که بر عهده من است امانت‌دار است. عبارت امام این است: «و کیف کان قوله (ص): (أفناء الرسل) بالتقريب المتقدم يفيد كونهم أفناء لرسول الله صلى الله عليه و آله في جميع الشؤون المتعلقة برسالته، و أوضحها زعامة الامة و بسط العدالة الاجتماعية، و ما لها من المقدمات و الاسباب واللوازم، فأمين الرسول أمين في جميع شؤونه» افنای رسل یعنی افنایی که در هرچه رسول در آن زمینه مسئولیت دارند آنها نیز دارند. برترین فاعوریتی که رسول دارد رهبری امت است، پس وقتی بیان شد افنای رسل و بعد مشخص شد که مهمترین وظیفه رسل اقامه عدل در جامعه بشر با مقدمات و لوازمش است، این معنا به دست می‌آید که آنهایی که بعد از رسل این فاعوریت بر عهده‌شان است فقها هستند.

دلیل پنجم از ادله نقلیه، توقیع حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به اسحاق بن یعقوب است. روایت توقیع که مرحوم کلینی و صدوق رحمه الله علیهما روایت می‌کنند چنین است: «فَحَمَدُ بْنُ عِصَامٍ الْكَلْبِيُّ، عَنْ فُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ فِي حَدِيثٍ، أَنَّهُ سَأَلَ الْمَهْدِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَسَائِلَ قَوْرَدَ التَّوْقِيعِ بِخَطِّ قَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ، إِلَى أَنْ قَالَ: وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ.» سند روایت در جای خود مورد بررسی قرار گرفت و بیان شد که سند صحیح است.

دلالت روایت: امام رحمه الله به دو بخش از این توقیع تکیه و استدلال می‌کند؛ بخش اول کلمه "الحوادث" است، اینکه مراد از رواه حدیث فقها هستند جای بحث نیست به دلیل

اینکه قطعاً منظور از رواه حدیث روایت لفظ نیست بلکه مراد از رواه حدیث رواه مضمون احادیث و علم و معارف به آنهاست. راویان مضامین احادیث همان فقها هستند که حدیث را می‌فهمند؛ حدیث درست را از حدیث سقیم تشخیص می‌دهد، می‌دانند که کدام حدیث حدیث امام است، کدام حدیث حدیث امام نیست، می‌دانند که اگر حدیث متعلق به امام بود عام و خاص آن و مطلق و مقید آن چیست، قطعاً مراد این رواه حدیث فقها هستند.

منظور از فقه هم کسی نیست که تنها حدیث نقل می‌کند، به این شخص فقیه گفته نمی‌شود بلکه او تنها محدث است. فقیه یعنی کسی که به خوبی دین را بفهمد، یعنی واقع و مغز دین را بفهمد. فرق است بین فقه دین و کسی که تنها ناقل دین است، لذا حضرت در آن روایت فرمود: «رُبَّ حَافِلٍ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ» این حامل است اما آن کسی که مجتهد است از او افقه است به دلیل اینکه او دین را بهتر می‌فهمد.

یک نکته هم اینکه انصراف کلمه "راوی حدیث" به معنای فقیه است و حتی در زمان اهل بیت علیهم السلام هم به همین شکل بوده است؛ در آن زمان راوی حدیث را به عنوان فقیه می‌شناختند. شاهد بر این مطلب هم تطبیقات خود اهل بیت علیهم السلام است؛ در رابطه با تطبیقات همین ارجعوا إلى رواه حدیثنا روایات زیادی وجود دارد که مثلاً نزد اهل بیت علیهم السلام آمده‌اند و سؤال کرده‌اند که ما به شما دسترسی نداریم پس به چه کسی رجوع کنیم؟ حضرت هم مثلاً پاسخ داده‌اند که به زکریا بن آدم یا به ابو بصیر رجوع شود، به دلیل اینکه احادیث پدرم نزد این افراد است. یعنی اینها هستند که احادیث پدر ما را می‌فهمند. بعد وقتی که می‌فرمایند احادیث پدران ما نزد اینهاست، در تعریف آنها می‌فرماید که این افراد «عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ» هستند. به کسی که تنها حدیث را حفظ کند اما مطلب را نفهمد، فقیه گفته نمی‌شود و او راوی حدیث نیست بلکه به کسی راوی حدیث می‌گویند که اهل تمیز حدیث صحیح از سقیم باشد. حتی در روایت فرموده است که "رواه حدیثنا" و نه تنها "رواه حدیث"، یعنی راوی حدیث که فقیه است باید بتواند حدیث اهل بیت علیهم السلام را از حدیث غیر ایشان تشخیص دهد و کسی می‌تواند این کار را انجام دهد که معیارهای فقهی را دارا باشد.

پس استناد اول امام خمینی رحمه الله علیه خود کلمه "الحوادث" است و حرف ایشان این است که روایت می‌فرماید فقیه در خود حوادث فقیه است و بیان نکرده است در احکام حوادث فقیه است؛ فرموده است «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا» در خود حادثه رجوع کنید. وقتی مرجع خود حادثه فقیه است یعنی فقیه باید تعیین موضوع کند، نه تنها حکم مطلب را بداند. لذا این کار جز بر ولایت منطبق نمی‌شود زیرا مثلاً مصلحت را فقیه باید تشخیص دهد و یا بداند که مفسده در چیست. پس وقتی مرجعیت خود حوادث به فقیه باشد این به معنای آن است که فقیه ولایت دارد و تنها مبلغ و مفسر احکام نیست.

وصلی الله علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد